

# سرود و ترانه



(مجموعه‌ای از سرود و ترانه‌های مترقی و مردمی)

## ▪ سرود و ترانه

(مجموعه‌ای از سرود و ترانه‌های مترقی و مردمی)

- |                         |                                  |
|-------------------------|----------------------------------|
| Sonboleh                | ▪ تهیه و تنظیم: انتشارات سنبله   |
| c/o Print & Copyhaus    | ▪ طرح روی جلد: فرتگیس احمری      |
| Grindelallee 32         | ▪ چاپ اول: مرداد ۱۳۸۰ - اوت ۲۰۰۱ |
| 20146 Hamburg           | ▪ تیراز: ۱۰۰۰ نسخه               |
| Tel. (49) 40 - 41 29 84 | ▪ قیمت: ۲۰ مارک                  |
| Fax (49) 40 - 45 86 43  | ▪ ناشر: انتشارات سنبله - هامبورگ |

▪ کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

## چریک فدایی (\*)

شعر از: سعید یوسف

روی آهنگ شهرزاد ریمسکی کورساکف  
(زندان اوین، احتمالاً اوایل شهریور ۱۳۵۰)

باز این من و این شب تیره بی پگاه ...  
مزرع سبزِ فلك درو کرده داس ماه ...  
شب بی پگاه ...  
درو کرده داس ماه ...  
هر غریبو مسلسل چون شهابی آتشین  
می دوزد بر قلب دشمن خلق پر ز کین  
(هان به پای ... ای خلق ایران به پای ...  
هان برآی ... از خواب غفلت برآی ...) (۲)  
(هان بپای ... هان برآی ...) (۲)  
هان به پا ... به پا ... به پا ... به پای ...  
برخیز ای جوان، بسان شیر زیان  
زن جیر گران، ز پا بی فکن، که جان  
در راه وطن، همچون دیگران، بباید باخت  
دست کارگر به دست دهقان گذار  
کاین پیمان سخت، فزون ز حد شمار،  
کاخ ارتقای و ظلم و ستم ز بن برانداخت  
خورشید فروزان انقلاب سر بر زد از پشت کوه  
شام تیره آمده به ستوه از خورشید پر شکوه، از خورشید پر شکوه ...  
(من چریک فدایی خلقم، جان من فدای خلقم) (۲)  
جان به کف خون خود می فشانم، هر زمان، برای خلقم  
در پیکار خلق ایران پر چمدار توده هایم  
ایران، ای کنام شیران وقت رزم تو شد  
خلق قهرمان ایران هم رزم است و هم نوایم  
ایران ای کنام شیران وقت رزم تو شد

(\*) - این سرود بعداً با صدای حمید اشرف هم خوانده شده و بر روی نوار موجود است.  
برای آشنایی با تاریخچه این سرود به ضمیمه ۱ مراجعه کنید.

## ضمیمه ۱:

## (توضیحات سعید یوسف بر نحوه‌ی تولد و چگونگی تحولات سرود «چریک فدایی» - صفحه ۱۰۲)

بغش عمدۀ این سرود را، که همان ترانه - سرودی است که بعداً به سرود رسمی سازمان چریک‌های فدایی خلق تبدیل شد، من در تابستان ۱۳۵۰ (اوخر مرداد تا اوایل شهریور)، در اتاق عمومی زندان اوین ساختم. پاره‌ای از ملوّدی‌های سنگونی شهرزاد (اثر ریمسکس کورسک) را من از دیر باز در ذهن داشتم و همان‌ها را در ذهن ترکیب کردم و رویشان شعر گذاشتم. سپری شدن دوران بازجویی‌های اولیه و انتقال از سلول انفرادی به اتاق عمومی در کنار رفقای چون همایون کتیرایی، در بالا بردن روحیه بسیار مؤثر بود. (البته ابراهیم نوشیروان پور هم، که بعداً پس از مصاحبه و آزادی اش، به عنوان «خائن» از سوی فدائیان «اعدام انقلابی» شد، در همین اتاق بود.) در آن مقطع و در آن زندان، ما برنامه‌ی «سرود خوانی» نداشتیم. اصولاً ابراز علنی روحیه مقاومت و تحریک زندانیان، در برنامه‌ی کار ما نبود. مثلاً ما هنوز هم وقتی بازجوها برای سرکشی وارد اتاق می‌شدند، از جایرمی خاستیم، و این کاری بود که همایون کتیرایی هم می‌کرد که از سمبیل‌های مقاومت بود. بنا بر این در زندان اوین، در آن مقطع هرگز در جمع و به طور علنی خوانده نشد، اگر چه چند نفری از رفقای که به آنها نزدیک‌تر بودم شنیده بودند که من گاهی آن را با خود زمزمه می‌کنم. (می‌توانم از حمید دجالی نام ببرم، که مانند خودم از هواداران وابسته به شاخه‌ی مشهد سازمان بود، یا از داریوش نوری، از مرتضی فخاری - در پیوند با گروه «پروسه» یا «جریان» - و ...) در اوخر شهریور ماه، گروهی که در اتاق ما بودند با جمعی دیگر به جمشیدیه منتقل شدند. برنامه‌های شعرخوانی و سرودخوانی دسته جمعی در آنجا بود که شروع شد. و سرود «چریک‌های فدایی» هم در آنجا شکل نهایی اش را (از نظر من البته) گرفت. البته باید یگوییم که اصلاً قصد من این نبود که یک «سرود» بسازم، و در زمان سرودن نیز این قابلیت را در آن نمی‌دیدم که به صورت سرود سازمان شناخته شود. در تصور من، این ترانه - سرود باید با ملوّدی نرم و برای بازتاب فضای اندوه و یا سان شروع می‌شد (در مطابقت با کلام : «باز این من و این شب تیره‌ی بی‌پگاه» ...). و بعد به تدریج اوج می‌گرفت. در ضمن، می‌خواستم که بخش‌هایی از آن تک‌صداهی، بخش‌هایی دسته‌جمعی و بخش‌هایی نیز با صدای دو یا چهار نفر خوانده شود.

نخستین اجرای آن در زندان پادگان جمشیدیه نیز، در نیمه‌ی اول مهرماه ۱۳۵۰، به همین صورت بود. در آنجا رفیق عباس هوشمند، از رفقای نزدیک پویان از سال‌های دیبرستان در مشهد، و مثل پویان علاقمند به موسیقی کلاسیک، حضور داشت. عباس با شوق زیاد مسئولیت آموزش دادن سرود به نخستین گروه را بر عهده گرفت (۱). پس از نخستین اجرای آن در حضور جمع، طبیعی بود که در دفعات بعد، یکی از اصول مورد نظر نقض شود، به این صورت که همه‌ی جمع از اول تا آخر سرود را با هم می‌خوانند؛ چاره‌ای هم نبود، اما آهنج و نیز متن شعر در آن زندان تغییری نکرد.

به فاصله‌ی کمی پس از پایان محاکمه‌ی گروه «آرمان خلق»، در يامداد روز ۱۷ مهرماه سال ۵۰ آنها را اعدام کردند و به این ترتیب همایون کتیرایی از جمع مارفت. پس از آن، ساواک در تدارک دادگاه بزرگ کادرهای بالا و فعالین اصلی «چریک‌های فدایی خلق» بود، و به همین منظور از زندان نیز سه نفر را که پرونده‌های مهم‌تری داشتند (یعنی ارض‌پیما، سرمدی و گلشایی) به زندان اوین و به آن اتاق عمومی سی و چند نفره و تاریخی رهبری فدائیان منتقل کرد که دو تن از پایه‌گذاران سازمان یعنی مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی نیز در آن حضور داشتند. با انتقال این سه تن، سرود «چریک‌های فدایی» نیز از جمشیدیه به اوین منتقل شد. این سه رفیق ولی، از قرار معلوم، تقاطع قوت‌شان هرچه که بوده، زبان فارسی و به‌ویژه شعر فارسی نبوده! چرا که سرود را بی‌غلط منتقل نکرده بودند:

(۱) آن چنان که از تحلیل سیر تحولات بعدی سرود بر من معلوم می‌شود، این رفقا در آن سطر «کاخ ارجاع و ظلم و ستم زبن بیانداخت»، به جای «بیانداخت»، «بیانداز» می‌خوانده‌اند (بی‌توجه به لطمۀ‌ای که به ساختمان شعر می‌خورد، چون «بیانداخت» در آنجا با کلمه‌ی «باخت» در سه سطر قبلش هم قافیه است). طبیعی است که با این کار (که نمی‌دانم آیا به تبع آن، در سطر قبلش هم به جای «کاین»، «این» می‌گفته‌اند یا نه)، شعر بی معنی و از نظر دستوری هم غلط می‌شود. به همین دلیل، رفقای اوین، که شاعر خوبی چون اوختای (علی‌رضا ناپدل) از رفقای شاخه‌ی تبریز هم در میان‌شان بود، تصمیم می‌گیرند آن را اصلاح کنند و آن سه سطر «دست کار گر به

(۱) - برخی توضیحات در باره‌ی رابطه‌ی همایون کتیرایی با این سرود را در مقاله‌ای در باره‌ی کتیرایی نوشته‌ام که ابتدا در نشریه‌ی گاراقلیت، شماره‌ی ۷۹، پنجمین ۱۷ مهر ماه ۱۳۵۹، چاپ شد و بعد نشریه‌ی جهان، شکل کوتاه شده آن را در شماره ۲۴ خود، مهر ۱۳۶۳، نقل کرد. البته دست‌اندرکاران جهان گویا نمی‌دانسته‌اند که نویسنده‌ی مقاله من هستم، چون در همان شماره و درست در صفحه‌ی مقابل این مطلب، دشنامی نثار «شاعر واخورد، سعید یوسف» گردید!

دست دهقان گذار / کاین پیمان سخت، فزون ز حد شمار / کاخ ارجاع و ظلم و ستم ز بن برانداخت « به این صورت در می آید : « دست کار گر به دست دهقان گذار / فریاد زمان ز سینه خود برآز / کاخ ارجاع و ظلم و ستم ز بن برانداز ».

(۲) دو سطر بعد، در سطر « شام تیره آمده به سته از خورشید پرشکوه ... » نیز، باز هم ظاهرآ به علت ضعف حافظه یا بی توجهی همین رفقا، کلمه‌ی « پرشکوه » جایش را به « پرفروغ » می دهد، که شاید به نظر آید برای « خورشید » صفت مناسبتری هم هست، ولی باز هم به مسئله‌ی قافیه بودن « پرشکوه » با کلمات « متوه » (در همان سطر) و « کوه » (در سطر قبل) بی توجهی شده بود.

(۳) سطرهای سوم و چهارم سرود، که در بالا به صورت « هر غریبو مسلسل شهابی آتشین / می دوزد بر قلب دشمن خلق پرز کین » نقل شد، در ابتدا و در زندان جمشیدیه شکل دیگری داشت. اگر چه من گذاشته ام که به همین شکل « اصلاح شده » باقی بماند و اصراری در بازگشت به شکل اولیه ندارم، ولی بد نمی دانم (برای ثبت در تاریخ!) بگویم بر آن چه رفتة است. من پس از درگیری سیاهکل و اعدام رفقای گروه اویل در اسفند ماه ۱۳۴۹، شعری گفته بودم به نام « از بامداد دیگر با من بگو »، که بعداً در زندان و به ویژه در یکی دوروزه‌ی پس از اعدام کتیرایی، تغییراتی جزیی در آن دادم و نام کتیرایی را هم در آن آوردم و به همین شکل در زمستان سال ۱۳۵۷ در کتاب شعر جنبش نوین (انتشارات تویس) (۲) چاپ شد. در یکی از بندهای این شعر مضمونی بود (به وام از یک غزل حافظ) که در ضمن سرودن شعر « چریک‌های فدایی »، آن را هم در واقع از آن جیب به این جیب و از آن شعر به این سرود منتقل کرده بودم. آن بند در شعر مورد اشاره از این قرار بود :

از بامداد دیگر با من بگو

از بامداد شومی که،

هر سپیده دم،

با داس ماه، مزرع سبز فلک را

آن گونه وحشیانه درو می کند

و آن ستاره‌های جوان و نجیب را

با غریش مسلسل

بر دوش ناجیب‌ترین ناکسان

می دوزد ... (الخ)

(که منظور از آن ترفیع گرفتن افسران و شکنجه گران در مقابل به شهادت رساندن انقلابیون بود).

در شکل اولیه‌ی ترانه-سرود « چریک‌های فدایی »، دو سطر اول به همان شکلی بود که هنوز هم هست (یعنی « باز این من و این شب تیره‌ی بی پگاه ... شب بی پگاه ... / مزرع سبز فلک را درو کرد داس ماه ... درو کرد داس ماه ... »، که با وام گرفتن بخشی از مضمون شعری که ذکر شد، اشاره‌ای به مطلع غزل حافظ و نیز به اعدام‌ها یعنی درو شدن ستاره‌ها دارد). دو سطر بعد اما به این صورت بود : « هر غریب مسلسل ستاره‌ای نجیب / می دوزد بر دوش مزدوری پست و ناجیب ». این هم ادامه‌ی مضمون همان شعر، اما به شکلی فشرده و پیچیده بود، به طوری که در گ منظور دشوار می‌شد، و خود من علاوه بر آن به لحاظ لفظی هم از آن راضی نبودم و به ویژه مکرر شدن قافیه را نمی‌پسندیدم. رفقای اوین هم در کشف معنای این سطرهای دارمانده بودند و در نتیجه آن را به شکلی که ذکر شد (یعنی « هر غریب شهابی آتشین / می دوزد بر قلب دشمن پرز کین ») تغییر داده بودند. اشکال این شکل جدید در اینجاست که آن پویش و گذار تدریجی از یک روحیه (اندوه و یأس) به روحیه‌ی دیگر را ندارد، ناگهان تغییر می‌کند و در نتیجه ارتباط میان سطرهای قبل و بعد ضعیف می‌شود. (۴) در پیوند با همین بی توجهی به پویش تدریجی، باید گفت که در اوین و بعد به تبع آن در زندان‌های دیگر، ریتم خواندن شعر هم قدری تغییر کرد و سعی کردند از اول تا آخر، همه‌اش را بالحن حمامی و تند و پرخوش بخوانند، که این هم با مضمون شعر (حتا در همان حدی که مضمون اصلی باقی مانده بود) مناسب نداشت.

ارزشی که این سرود برای من دارد، نه در شعر آن است و نه در این که به سرود رسمی سازمان چریک‌های فدایی خلق تبدیل شده است؛ ارزش آن در این است که با خوانده شدن هر روزه در زندان‌ها، در دادگاه و میدان تیر، جزیی از تاریخ یک جنبش شده است و با خاطره‌ی عزیز همه‌ی آن جان باختگان گره خورده است.

سعید یوسف - تورنتو، دهم فروردین ۱۳۷۹ (۳۰ مارس ۲۰۰۰)

(۲) این کتاب هم داستانی دارد که بی ارتباط با همین قضایا نیست؛ در حواشی کتاب نوعی از نقد بر نوعی از شعر به این قضایا اشاره کرده‌ام و دیگر تکرار نمی‌کنم.